

# رساله‌ی لؤلؤالصدف فی التاریخ النجف و تأملی سیاسی در تعلیل یک واقعه‌ی تاریخی

موسی نجفی

عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

یکی از رجال سیاسی بلندآوازه که، از حسن اتفاق، از مجتهدان نجف دیده‌ی است که بعد از انقلاب مشروطیت تا دوران پهلوی، در بسیاری از حوادث حضور داشته، در تقسیم‌بندی تحولات تاریخی، «حادثه» و «رخداد» را از «واقعه» جدا کرده و درخصوص ارتباط بین آنها نوشته است:

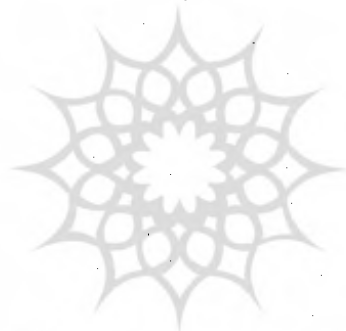
تاریخ از مجموعه‌ی وقایع به دست می‌آید. رخدادها و حادثه‌ها خودبه‌خود در اطراف وقایع به وجود می‌آیند و گاهی از یک رخداد می‌توان واقعه‌ی را ایجاد کرد. مورخان عموماً تفاوتی برای رخداد، حادثه و واقعه در تاریخ قایل نیستند و برای یک رخداد در تاریخ، همان مطالبی را عنوان می‌کنند که برای واقعه و حادثه؛ و اصولاً حلقه‌ی اتصال این دو را به یکدیگر نمی‌شناسند. (علی مدرس ۱۳۷۳: ص ۱۲۸)

از جمله وقایع مهمی که حوادث و رخدادها را در اطراف خود نشان داده و از جنبه‌های فکری، سیاسی، اجتماعی و تاریخی و رجال‌شناسی بحث‌های فراوانی را برانگیخته، مهاجرت آیت‌الله میرزا محمدحسن شیرازی - مرجع تقلید مشهور و صاحب فتوای تاریخی تحریم تنباکو - به شهر مقدس سامرا است. این مهاجرت که به سال ۱۲۹۱ هـ ق انجام گرفت، باعث شد که تا سال رحلت میرزا، یعنی ۱۳۱۲ هـ ق، این شهر



پروفیسر شمیم شاہد علمیات انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شمیم شاہد گیارہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی

و یا جریانی خاص نباشد،<sup>(۳)</sup> می‌تواند از درجه‌ی سندیت و اعتبار بسیار بالایی برخوردار باشد و مطالبی را در این رسایل و نوشته‌ها و حتی در نوشته‌های گروه گفته‌شده‌ی قبلی یافت که در هیچ سند تاریخی و یا متن و کتابی یافت نمی‌شود. یکی از علت‌های این امر هم این است که فقط کسی می‌توانسته است از این زاویه گزارش دهد که اهل بیت و در موقعیت مشابه با این فضا قرار داشته و در معرض شنیده‌ها و گفته‌ها و روایات آنجا بوده باشد. از این رو اصولاً گزارش‌های مورخان غیردینی به‌خصوص در تاریخ تنباکو و مشروطیت از حوزه‌ی نجف و یا سامرا نه تنها اعتبار بسیار پایینی دارد بلکه در مقایسه با این گروه از نوشته‌ها باید آنها را درجه‌ی سوم و دارای نقل قول‌های دست‌چندم دانست.<sup>(۴)</sup>

ششم: کتاب *لؤلؤالصدف فی التاریخ النجف* در اتصال مطالب و نقل قول‌ها، بر اساس مقابر و مدفونینی که در روضه‌ی حیدریه و اطراف آن است، بحث و روایت می‌کند و بر این اساس نه تنها از محل دفن و خصوصیات صاحبان قبور در نجف اشرف اطلاعات دقیقی به دست می‌دهد، بلکه موقعیت مکانی و منزلت این بقاع را هم معلوم می‌دارد. همچنین، در این کتاب، بعد از ذکر صاحب مقبره و مدفونین در آن مکان، شرح حال آنها و شنیده‌های مؤلف در جنبه‌های اخلاقی، اجتماعی، تربیتی، روحی و سیاسی آورده می‌شود که از این جنبه کتاب نه تنها جذاب و خواندنی است، بلکه ورود و خروج مسائل در آن هم با ذوق و سلیقه و ترتیب دقیق و با توجهی ویژه و سبکی خاص صورت گرفته است. انصاف نویسنده در ارائه‌ی نقل قول‌ها در این میان بسیار چشمگیر است آن‌چنان‌که حتی در جایی که با شخصی مخالف است، از ذکر تسلط علمی و یا قدرت بیان و یا سایر صفات مهم قابل ذکر او امتناع نمی‌کند و از این نظر رساله از امتیاز بالایی برخوردار است.

هفتم: با توجه به فضای معنوی رساله‌ی *لؤلؤالصدف* و توجه به همه‌ی ابعاد قضایا و وقایع تاریخی - از قبور گرفته تا دارالحکومه و مجلس درس و بحث و... - فضایی که در این رساله و رسایلی نظیر آن مطرح می‌شود، چندبُعدی و دارای وجوه مختلف است. در این فضا است که می‌توان امثال میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، شیخ جعفر

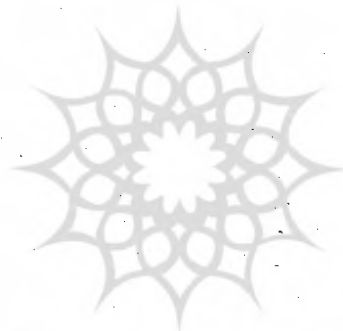
کاشف الغطاء، سید محمد کاظم یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی‌ها را شناخت؛ چرا که در کنار این بزرگان، احاطه‌ی روضه‌ی حیدریه (ع) و حوزه‌ی مقدسه و صدها نکته‌ی ریز و درشت به گونه‌ی طراحی و ترسیم شده است که شرایط اجتماعی و سیاسی محل و زمان مورد بحث و منزلت افکار و موقعیت اشخاص مورد نظر به خوبی و بی‌هیچ افراط و تفریط در جایگاه خود مطرح می‌شود. در حالی که در نوشته‌های خاص تاریخی و یا کسانی که این دقت‌ها را مد نظر ندارند، وقتی از این گونه موارد صحبت به میان آورده می‌شود، مطلب دچار سانسور و یا تحریفات ظریفی می‌شود چرا که درحقیقت با ترسیم فضایی روبه‌رو می‌شود که نه تنها افکار سیاسی و یا شرایط اجتماعی درست تبیین نمی‌شود بلکه به نوعی حساسیت سیاسی نویسنده بر نوشته غلبه می‌یابد و در فضایی خشک و بی‌روح، خود را نشان می‌دهد. در این نوشتارها، بین نجف و تبریز و جای دیگر، فرقی احساس نمی‌شود<sup>(۵)</sup> و متأسفانه این گونه نوشته‌ها با گرایش‌های سیاسی مغرب‌زمین و با نوعی موضع‌گیری غیردینی و نه بی‌طرفانه، باعث به وجود آمدن نوعی تحریف و پرده‌پوشی در تاریخ معاصر ایران و عراق شده است و می‌شود. همچنین در این نوشته‌ها، گناه مقدسینی، علما و مراجع شناخته شده‌ی دینی، و انسان‌هایی قدرت‌طلب، مست‌ریاست و دارای اغراض نفسانی در حوزه‌ی دین و سیاست به رقابت مشغول‌اند که هر چه را که مانع دنیامداری آنان است، مذموم دانسته و می‌دانند. مسلماً چنین فضای نفسانی منحط و دارای ضعف، بیش‌تر از آنکه منعکس‌کننده‌ی مشروطیت و یا سیاست زعمای دینی در نجف و سامرا و... باشد، منعکس‌کننده‌ی روحیه و طرز فکر نویسندگانی است که نتوانسته و نخواسته‌اند مطلب را در زاویه و محل خود ببینند. از این جهت، کتاب لؤلؤالصدف می‌تواند کمک شایان توجهی به شناخت متن تاریخ و ظرایف و دقایق ناگفته و تحریف‌شده باشد.

هشتم: شاید بتوان گفت رساله‌ی لؤلؤالصدف علی‌رغم محاسن زیاد، مانند برخی از رسایل مشابه‌اش، به همان اندازه که از خود و حوزه‌ی مربوط به خود، اخبار و اطلاعات دقیق به دست می‌دهد و از جزئیات امور هم غافل نیست، در تأثیر خارج حوزه‌ی خود به کلی‌گویی می‌پردازد؛ چرا که همان قدر که مطالب حوزه‌های دینی برایش ملموس و



پروفیسر شمیم شاہد گیارہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شمیم گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی

محمد بن ابی محمد الاشتهر بن میر عبیدالله الثالث بن میر علی بن میر عبیدالله الثانی بن میر علی الصالح میر عبیدالله الاعرج بن صاحب الکرامات الباصره حسین الاصفغر بن الامام زین العابدین (ع) بن الحسین (ع) الشهید بکر بلا بن امیر المؤمنین علی - علیهم السلام - اولنک آبابی فجنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجامع و مرجو از اخوان مؤمنین آنکه حتی مطالعه و قرائت این اوراق مرا به ذکر خیر یاد کنند و اگر اطلاع بر غلط و سهو و نسیانی پیدا کنند، به قلم عفو خود اصلاح فرمایند و لسان طعن را کوتاه سازند؛ فان الانسان لایسلم عن الخطاء والتسیان. (آقا سید عبدالله مدرس صادقی - ص ۱۶۸)

نکته‌ی مهم در تاریخ نگارش این رساله این است که در زمانی اندک قبل از مشروطیت در نجف اشرف نوشته شده و نویسنده از جریانات و وقایع زمان میرزای شیرازی که حدود یک دهه قبل رحلت فرموده بود، به خوبی آگاه بوده است. اینکه وی مدتی شاگرد آن مرحوم بوده و مدت زیادی در نجف اشرف اقامت داشته و از شاگردان سابقه دار مرحوم آخوند صاحب الکفایه محسوب می شده است، به ارزش مطالب کتاب و موثق بودن استنادات آن می افزاید.

نکته‌ی دیگر - که هم در صفحه‌ی پایانی رساله به آن اشاره شده است و هم در موقع چاپ کتاب در سالیان بعد به چشم می خورد - وضع معیشتی نابسامان نویسنده و فشار مادی زمانه بر وی بوده است. صبر و مقاومت و عزت نفس نویسنده در برابر فقر و پریشانی و کتابت بیش از بیست جلد کتاب و رساله‌ی علمی، نشان از مجاهدت و زحمت و همت علمی و اخلاقی قابل تقدیر او دارد. روانش شاد و یادش گرامی باد.

در این قسمت مناسب است قسمتی از رساله که مربوط به شرح احوال آیت الله میرزای شیرازی است، به طور کامل نقل شود:

و از جمله مقابر مشهوره، مقبره‌ی مرحوم خلدآشیان آیت الله فی هذه الاعصار حاجی میرزا محمد حسن شیرازی است. توصیف ایشان در این ازمنه، از قبیل روشنائی روز و تاریکی شب است. در میانه‌ی علمای امامیه، من البدایة الی النهایه، هیچ کس مانند ایشان سلطنت و مطاعیت پیدا نکرد. سلاطین عالم، منقاد و ذلیل بودند نزد ایشان. او امر و نواهی ایشان مثل قضای آسمانی مجرا بود و احدی را قدرت بر مخالفت ایشان نبود. تفصیل حالات آن مرحوم را اگر کسی جمع کند، کتاب بسیار بزرگی خواهد شد. مجمل حالات آن مرحوم آنکه ایشان از بزرگ زادگان دارالعلم شیراز می باشند و در سن طفولیه



مشهور به جودت ذهن و بلندی فهم بودند. زمانی در آن بلده، تحصیل مراتب کمالیه کردند. پس از آنجا هجرت کرده، به دارالسلطنه‌ی اصفهان رفتند و در آنجا درک فیض مجلس حاجی محمدابراهیم کلباسی را کردند. چون صاحب اشارات از دنیا رفت، در مجلس مرحوم خلدآشیان آمریزا سیدحسن مدرس - عموی والد مؤلف که اول فحل آن زمان شمرده می‌شدند و در زهد و تقوی سلمان اوان و اباذر دوران بودند - حاضر شدند و مدتی در خدمت ایشان تهذیب اخلاق و تحصیل علوم شرعیه و عقلیه کردند تا آنکه به نص مرحوم آقا میرسیدحسن نورالله مضجعه، صاحب ملکه‌ی اجتهادیه شدند و در سال هزار و دویست و شصت و یکم هجرت به قصد زیارت عتبات عالیات از اصفهان بیرون شدند و در نجف وارد گردیدند و در مجلس درس صاحب جواهر حاضر می‌شدند. بعد از پنج سال، صاحب جواهر به رحمت ایزدی پیوست و ایشان در مجلس مرحوم شیخ المشایخ شیخ مرتضی انصاری حاضر شدند و تا پانزده سال در خدمت آن مرحوم بودند تا آنکه در سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد و یک، شیخ دارفانی را وداع گفته، فضلالی آن عصر در تعیین اعلم خلاف کردند. هر گروه گرد شخصی را گرفتند و ریاست عامه منقسم گردید بین علمای آن عصر مثل شیخ مهدی نجفی و شیخ راضی و شیخ جواد نجفی و آسید محمدتقی طباطبایی و آسیدعلی صاحب برهان قاطع و آقاسیدحسین ترک و حاج ملاعلی پسر حاج میرزا خلیل و شیخ محمدحسین کاظمینی و آقا سیدحسن بحرالعلوم و آخوند ملامحمد ایروانی و حاجی میرزا حبیب‌الله؛ و هر یک از علمای بلاد دیگر قسمتی بردند و طایفه به آنها گرویدند و در میانه‌ی آنها اصحاب مرحوم حاج میرزا محمدحسن شیرازی از همه کم‌تر بود و آن چند نفر که اطراف ایشان بودند، اگرچه از فضلا و علما شمرده می‌شدند، ولیکن بسیار فقیر و بی‌اعتبار در انظار اهل دنیا می‌بودند تا آنکه کم‌کم شدت اهتمام آن مرحوم در تدقیق مسائل و حسن اخلاق ربانی و امور دیگر باعث بر آن شد که مردم بالطبع منقاد ایشان شدند و اصحاب آن مرحوم قوت گرفتند. تا آنکه در سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد و هفت، سلطان ممالک ایران ناصرالدین شاه به قصد عتبه‌بوسی حضرت اسدالله‌الغالب - علیه‌السلام - به نجف اشرف مشرف شد. علمای آن بلده‌ی شریفه تماماً استقبال پادشاه رفتند و بنای مراوده را با او گذاردند

غیر از مرحوم میرزا که فرمود: «ماها مردمان طلبه و محصل می‌باشیم ما را چه کار است با سلاطین؟!» ناصرالدین شاه چون اسم مبارک ایشان را شنیده بود و اخلاق کریمه‌ی آن مرحوم را نیکو می‌دانست، خواستار شد که زیارت ایشان کند. مأمورین به حضور جناب میرزا شتافتند و اخبار کردند که سلطان شیعه طالب ملاقات شده و بر شما لازم است که او را دیدار کنید. میرزای مرحوم جواب داد که «من مرد طلبه‌ی فقیری هستم و لیاقت حضور سلطان ندارم». این استنکاف آن مرحوم از حضور در مجلس سلطنت، گوشزد پادشاه گردید. بسیار متغیر شد و فرمان داد که البته من باید او را ملاقات کنم. مأمورین شتابزده نزد آن مرحوم رفتند و صورت واقعه را بیان کردند و گفتند چاره نیست به جز آنکه شما پادشاه را دیدار کنید. مرحوم میرزا همان جواب اول را اعاده کرد که «مرا چه کار است با سلاطین؟! من مردی هستم درویش و بینوا. تاب درنگ در مجلس سلاطین را ندارم». هر چه جد و جهد کردند، ثمر نکرد. علمای دیگر توسط کردند و مفساد این امتناع را گوشزد مرحوم میرزا نمودند. باز ایشان جواب اول را اعاده کردند و هیچ اعتنایی به این تهدیدات و تدبیرات نفرمودند. بالأخره مأمورین که شدت اصرار پادشاه را دیدند و زیادتی انکار آن مرحوم را مشاهده کردند، به التماس و خواهش، آن مرحوم را ترضیه نمودند که در حرم محترم مشرف شوند و پادشاه هم در همان زمان مشرف شود و در آنجا دیداری حاصل گردد. آن مرحوم بعد از موافقت استخاره، تن به قضا دادند و در عصر روز جمعه شانزدهم شهر رمضان به حرم مشرف شدند و بعد از زیارت در بالای سر مقدس، مشغول نماز جعفر طیار گردیدند. چون پادشاه وارد شد، بعد از زیارت، خدمت ایشان مشرف شد. قدری صبر کرده تا آنکه نماز آن مرحوم به اتمام رسید. سلطان بر ایشان سلام داد و آن مرحوم جواب دادند و احوالپرسی کردند. پس ناصرالدین شاه گفت: «اگر فرمایشی باشد، حاضریم». هر چه اصرار کرد بلکه ایشان خواهشی بنمایند، آن مرحوم به غیر از توصیه به عدالت و رفع ظلم و جور از رعیت چیزی نفرمود. پس وداع کردند و مراجعت فرمودند. بعد از آن، ششصد تومان به رسم هدیه از جهت آن مرحوم روانه کرد؛ با آنکه عطایای ناصرالدین شاه به علمای دیگر هر کدام دوست تومان بود. معذک میرزا مرحوم آن مبلغ را قبول نکرد. بعد از اصرار بی‌اندازه و التماس‌های بی‌حد،

ایشان قبول کردند و آن اموال را بر فقرا و ضعفا تقسیم کردند و این مطلب اسباب وقع و اعتبار آن مرحوم شد؛ در نظر مردم و سلاطین عظیم گردید. مأمورین عثمانی چون این امور را مشاهده کردند، بی‌نهایت نزد آن مرحوم خاضع شدند و این اول سببی بود که معاصرین ایشان را از قوه‌ی معارضه انداخت و ریاست آن مرحوم کالمسلم گردید و از اطراف دنیا وجوهات بریه به جهت آن مرحوم بی‌اندازه روانه می‌شد و آن مرحوم هم در اعطای آنها خودداری نمی‌کرد؛ هر که را به قدر احتیاجش، عطایی می‌فرمود. کم‌کم علمای معارضین یک‌یک از میان رفتند و کلی منحصر در فرد آمد.

چون ریاست کامل شد و وجوه مانند سیل به جانب آن مرحوم آمد، اشرار بلده‌ی نجف اشرف که از بقایای بنی‌امیه و بنی‌عباس‌اند و هنوز در این اراضی طیبه خونریزی و فساد می‌کنند، به خیال اوفتادند و طمع آنها به جوش آمد. هر روز عنوانی را پیش گرفتند و در خانه‌ی آن مرحوم می‌رفتند و به تهدید و توعید، حقوق فقرا را می‌گرفتند و صرف در شرارت و معاصی خود می‌کردند. از آن جمله آنکه چون دولت عثمانی از نفوس رعیت سرباز می‌گیرد و هر که خواهد سرباز نشود، باید سیصد تومان بدهد که دیگری را به جای او سرباز نمایند؛ و این طایفه‌ی اشرار هر کدام از دزدی و راهزنی این مبلغ را جمع کنند و تسلیم مأمورین عثمانی کنند و از قید سربازی خود را رها نمایند و اگر راه‌ها امن باشد و راهزنی ممکن نشود، شبانه دزدی کنند و خانه و اموال مردم را بچاپند و خود را رها کنند و اگر این هم میسر نشد، جماعتی جمع شوند و درب خانه‌ی تجار و متمولین روند و آنها را توعید به قتل کنند و هر چه ممکن شود از آنها بستانند و یا آنکه در خانه‌ی علما و بزرگان مذهب روند و آنها را آزار دهند که مال فقرا نزد شماست و ماها فقیر هستیم و در قید عسکری اوفتاده‌ایم، ما را رهایی دهید. و لذا مرحوم میرزا را به این عنوان هم بسیار اذیت می‌کردند. من جمله روزی سید محمد پسر سید سلیمان ذکرتی و محسن ابوشیح و جماعتی دیگر از الواط و اشرار که هر کدام در خیانت گوی سبقت را از سنا بن انس ربوده بودند، جمع شدند؛ بر در خانه‌ی مرحوم میرزا دق‌الباب کردند. چون در را گشودند، یک‌مرتبه هجوم در خانه کردند و در اندران خانه داخل شدند، در حالی که مرحوم میرزا با عیالات خود مشغول نهار خوردن بودند. آن مرحوم مضطرب شده، اول زن‌ها را مستور

نمود. پس مقابل آنها ایستاد که «چه خواهید؟! چرا این طور داخل خانه‌ی من شدید؟!» و آن قوم شریر بنای فحش را گذاردند؛ آنچه توانستند، در ذکر عرض و ناموس و ناسزا به اموات آن مرحوم کوتاهی نکردند و می‌گفتند: «تو مرد عجم نانجیبی هستی. در بلاد ما آمده، رئیس شده و اموال جمع کرده‌اید و زن و فرزند به هم زده‌اید و تعیش می‌کنی در کمال راحت و ماها مردمان عرب که تمام نجیب و صاحب‌عشیره و قوه‌هستیم، باید در قید عسکری باشیم. اگر چنین کنی و مراعات ماها نکنی، البته تو و مابقی عجمها را خواهیم کشت، زنهای شما را چنین و چنان خواهیم کرد». هرچه مرحوم میرزا التماس که کنار روید تا اینکه این زنها به گوشه‌یی روند و خود را مستور کنند، به‌جز ناسزا و فحش جوایی ندادند. مرحوم میرزا فرمودند: «اگر مرا نخواهید، از بلده‌ی شماها بیرون روم». در جواب، شتم و فحش دادند و مادرش را ناسزا گفتند. آن مرحوم چاره ندید به‌جز آنکه فرمود: «امروز و امشب را به من مهلت بدهید. یوم آتیه اگر به میل شماها رفتار نکردم، هرچه خواهید بکنید». آنها قبول کردند؛ از خانه بیرون شدند.

مرحوم میرزا چون صبح شد، پیش از آفتاب از نجف اشرف مخفیاً بیرون رفتند و از راه کوفه در کشتی سوار شدند؛ به کربلای معلای مشرف شدند و کسی تعیین کردند تا آنکه تمام عیالاتشان را حرکت داد و در کربلا به ایشان ملحق کرد و از آنجا به کاظمین به قصد آنکه به بلاد ایران روند و در مشهد مقدس حضرت رضا (ع) توطن کنند چون در کاظمین ساکن شدند، استخاره کردند که به «سرمن‌راه» مشرف شوند. موافق آمد و حرکت به خراسان منتهی شد و لذا حرکت به آن ناحیه‌ی مقدسه فرمودند و این واقعه واقع گردید در سنه‌ی هزار و دویست و نود و یک. پس چون مرحوم میرزا در آن ارض اقدس ساکن شدند و خبر به آفاق پیچید، از اطراف عالم فضلا و طلاب شد رحال کردند و گرد آن مرحوم جمع شدند. به اندک زمانی، «سرمن‌راه» یکی از بلدان معتبره گردید و مجمع اهل علم و فضل شد و درضمن فاضل‌ایروانی مرحوم که مرجع تمام اعراب بودند، از دنیا برفت. تمام اعراب رجوع به مرحوم میرزا کردند. شیخ زین‌العابدین مازندرانی که مرجع تمام هندوستان بودند، وفات نمود. تمام آن نواحی رجوع به آن مرحوم کردند. تا آنکه عالم در عالم منحصر گردید به آن مرحوم و وجوهات بریه به مقدار خراج ممالک عدیبه

حمل به «سرم‌راه» می‌شد و مرحوم میرزا در هر بلدی وکیل تعیین کردند و شهریه به جهت فقرا و محتاجین قرار دادند و فقرا و محتاجین از اطراف عالم قصد آن مرحوم می‌کردند. هر که از هر کجا خدمتش رسید، مستغنی و مقضی الحرام مراجعت می‌کرد و اسم مبارک ایشان در تمام دنیا بر منابر و محافل به خیر و به خوبی برده می‌شد. سلاطین عالم تحف و هدایا به جهت ایشان به رسم ارمغان می‌فرستادند و مردم دربارهی آن جناب اعتقادات غریبه پیدا کردند و فوج فوج از اطراف به زیارتش می‌شتافتند و منزل و خانهای ایشان را یکی از اماکن مشرفه می‌دانستند و نسبت علم کیمیا و تسخیر ارواح و تشرف به خدمت امام - علیه السلام - به ایشان می‌دادند و هر که به خدمتش رسید، چون برگشت، مدعی مشاهده‌ی کرامت از آن جناب می‌شد. غرض آنکه به حدی رسید سلطنت و ریاست که حکمران دولت روم و ایران و روس و انگلستان و افغانستان گردید؛ بلکه در تمام ممالک عالم هر کجا مسلم و شیعی مذهب پیدا می‌شد، آن مرحوم در آن مملکت حکمرانی می‌فرمود و حکم ایشان مقدم بر حکم سلطان آن مملکت بود. از آن جمله قصه‌ی دخانیه بود و مجمل آن قصه آنکه دولت انگلیس تشکیل شرکت اتحادیه کرده به ریاست «رجی» و امتیاز دخانیه‌ی ایران را از سلطان آن زمان ناصرالدین شاه گرفتند و از اتباع دولت انگلیس بی حساب فرنگیان وارد در خاک ایران شدند؛ در هر بلدی ابنیه‌ی عالیه بنا کردند و اتباع و خدم و حشم بسیار فراهم آوردند و بنای فساد و تعدی را گذاردند. هر زارع و رعیتی که قدری تنباکو و توتون کشت نمود، تمام آن را ضبط می‌کردند به عنوان آنکه در هر صد من، هفتاد و پنج من از دولت است و ما آن را اجاره کرده‌ایم و در ضمن از مملکت انگلستان در خفا حمل اسلحه به سرحدات ایران می‌کردند و بنای آن داشتند که در اندک زمانی ریشه‌ی دولت ایران را برکنند و آن مملکت را اضافه به ممالک خود کنند و اولیای دولت از بس رشوه گرفته بودند، تمام این عیوب و مفاسد را چشم می‌پوشانیدند و پادشاه را اغفال می‌کردند و کمال همراهی و همدستی را با فرنگیان می‌نمودند. مردمان متدین ایران که این وقعه را دیدند، هرچه به دولت شکایت کردند، اولیای دولت آنها را از درب سلطان براندند و لذا آنها ناعلاج کیفیت حال را به عرض جناب میرزا رسانیدند. ایشان بعد از نصیحت به دولت و ارائه‌ی

مفاسد این عمل و بی‌اعتنایی دولت، نا‌علاج حکمی مرقوم فرمودند که «الیوم استعمال تنباکو و توتون محاربه با امام زمان - علیه الصلوة والسلام - است» و آن صورت حکم را نزد بعضی مخصوصین خود به طهران روانه کردند<sup>(۷)</sup> و آن ورقه را چاپ کردند؛ به اطراف بلدان ایران فرستادند. مردم ایران که حکم آن مرحوم را حکم آسمانی می‌دانستند، شرب دخان را بر خود حرام دانستند و قلیان‌ها را شکستند و قهوه‌خانه را بستند و رعیت زراعت تنباکو و توتون را موقوف داشتند و تجار از خرید و فروش آن امتناع کردند و مردم یک مثقال از آن را نخریدند. شرکت «رجی» چون این عمل را بدید و ملاحظه‌ی خسران خود نمود، به دولت شکایت کرد چون پادشاه از مفاسد این اعمال مطلع نبود، اولیای دولت چنین به‌خرج دادند که این مفاسد از بزرگان مذهب است که غرض آنها اخلال به امر دولت است و خیال فساد و شورانیدن رعیت بر دولت دارند و لذا ناصرالدین‌شاه حکام بلدان را امر اکید کرد که بر علما امر را سخت بگیرند و آنها را ولو آنکه اخراج از بلدان نمایند، سرکوبی کنند و در خود طهران فرمان کرد تا علما را احضار کردند و آنها را تهدیدات گوناگون نموده، آمیرزا حسن آشتیانی را که سرآمد علمای طهران بود، حکم به اخراج نمود. چون جناب آمیرزا حسن خواستند از طهران بیرون روند، مردم هجوم عام کردند و نگذارند حرکت کند و بر حکومت شوریدند. بعضی از اولیا که حظ وافر از رشوه‌ی «رجی» برده بود، سربازان را فرمان داد تا مسلمانان را هدف گلوله نمایند و طایفه‌ی از مسلمانان بی‌گناه را به خاک هلاکت انداختند. چون پادشاه از این وقعه مخبر شد و از اطراف بلاد تلگرافات رسید که همه جا شوریدند و هر چه سعی کردیم، پیش نرفت؛ و لذا در مقام برآمد کم‌کم مفاسد این معامله را دیدار کرد و نهایت اعتذار را از مرحوم میرزا بخواست و دولت از دست‌رفته را دومرتبه به‌دست آورد و مردم را به‌راحت انداخت.

این مجمل آن قصه بود و تفصیل آن زیاد است. کتابی یکی از علمای تلامذه‌ی مرحوم میرزا در این باب مرقوم داشته، تفصیل آن را رقم کرده و قریب بیست‌هزار بیت کتاب است. هر که خواهد، آن را ملاحظه کند.

و بعد از انقضای این قصه، رعب و عظمت مرحوم میرزا در قلوب سلاطین و اعیان

زیاده از سابق گردید و ارادت مردم به آن جناب به اضعاف مضاعف بر سابق گردید. بعضی از جهال طلبه که در «سرمن راه» بودند، چون حشمت و بزرگواری رئیس خود را مشاهده کردند، فی الجمله درع تقیه را دریدند و مانند سابق احتراز از اهل «سرمن راه» نمی کردند و آنها را در مجالس و محافل خود راه دادند. کم کم آن قوم عنود، مطلع بر بعضی از کردار و رفتار آنها که منافی با مذهب اهل سنت بود، گردیدند و بنای ناسازگاری را گذاردند. رفته رفته پیراهن حیا را دریدند و از حقوق مرحوم میرزا غمض عین کردند. شب‌ها با یکدیگر نشستند و مشورت در آزار و اذیت طایفه‌ی شیعه کردند. با آنکه اهل «سرمن راه» قبل از ورود مرحوم میرزا به آن ارض اقدس، تماماً فقرا و ضعفا بودند و به برکت آن وجود محترم اکثر آنها ملی و صاحب مال و دارای آلف و الوف شدند و تجار و اغتیا پیدا کردند، مع ذلک تشکر این نعمت‌ها را نکردند و اظهار خبائث و سوء سریره‌ی خود نمودند. روزی به بهانه‌ی جزئی، هجوم عام کردند. جماعتی از طلاب را به قصد هلاکت آزرده و با چوب و چماق اطراف خان‌ها و مدرسه را محاصره کردند و خواستند در حمام زنانه هجوم کنند و بی عصمتی بنمایند. بعضی از آنها مانع شدند. چند شب مردمان شیعی مذهب از کسبه و طلبه و غیرهم خواب راحت نکردند و مرحوم میرزا در نهایت خوف زندگانی می کردند و حکومت بلد هم جلوگیری از آن قوم شریر ننمود. تا آنکه خبر در اطراف منتشر گشت؛ اهل قصبه‌ی بلد که نزدیک «سرمن راه» می باشند و تمام شیعی مذهب‌اند، مطلع شدند. جماعتی لبس اسلحه نمودند؛ به «سرمن راه» مشرف شدند به جهت حفظ مرحوم میرزا و اصحاب ایشان. چند روزی در آنجا توقف کردند. چون این خبر منتشر گردید، تمام عراق عرب از بغداد و کاظمین و کربلا و نجف و حله و غیرها دفعه‌ی واحده بر حکومت شوریدند و از بلاد ایران غوغا برخاست. پادشاه ایران ناصرالدین شاه در مقام عتاب با دولت عثمانی برآمد. حکومت عثمانی نا علاج در مقام برآمد؛ مأمور روانه کرده و اشرار آن ناحیه را سرکوبی کرده، بعضی را حبس و بعضی را نفی بلد نمودند و در ضمن سفرای دول که در بغداد بودند، هر کدام اظهار خدمتی کردند. فی الجمله اهل «سرمن راه» ساکت شدند؛ ولیکن در خفا هرچه پیشرفت می کرد، از آنها کوتاهی نمی کردند و شب‌ها سنگ در خانه‌ی مرحوم میرزا و اصحاب ایشان می ریختند و لذا علمای نجف چون سماع این ناامنی را کردند، بنا بر آن نهادند که بالاتفاق حرکت کنند و آن وجود اقدس را از «سرمن راه» حرکت دهند. پس

جماعتی از علما حرکت کردند و به «سرم‌راه» مشرف شدند و مدتی توقف کردند ولیکن مفید نیفتاد و مرحوم میرزا حرکت نکرد و عذر آنها را خواستند. دومرتبه معاودت کردند به نجف اشرف و بعد از انقضای این فتنه، سلطنت و ریاست آن مرحوم کامل تر شد و اسم ایشان در دول اروپا و آسیا و افریقا و امریکا به عظمت برده می‌شد و از اطراف عالم تحف و هدایا لاتعد و لاتحصی به جهت آن مرحوم روانه شد.

تا آنکه در شب چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان سنه‌ی هزار و سیصد و دوازده، داعی حق را لیبیک گفته و عالم امکان را متزلزل ساخت و نعش آن مرحوم را از «سرم‌راه» به نجف اشرف حمل کردند و در ورود به بغداد و کاظمین و کربلا و نجف قیامت عظمی به پا شد. تمام مردم از رجال و نساء و کوچک و بزرگ، و ضیع و شریف، سنی و شیعه، کفار و مسلمین، مأمورین دولت و غیرهم، تشییع جنازه‌ی آن مرحوم نمودند و در نجف اشرف در مدرسه‌ی نزدیک در طوسی دفن نمودند و مقبره‌ی ایشان را تزئین نمودند و ضریحی بر مرقد آن مرحوم نصب کردند و در تمام عالم مجالس فواتح و تعزیه‌خوانی به جهت آن مرحوم گذاردند و ریاست آن مرحوم متشتت بین علما گردید و کلمه‌ی مجتمعه متفرق شد و مقبره‌ی آن مرحوم یکی از مزارات معتبره گردیده، مردم به زیارتش روند.

این مجمل حال آن مرحوم و بعضی از مقابر مشهوره‌ی بلده‌ی نجف بود و قبور علمای غیر مشهور، زیاده از حد احصی است. اگر کسی جمع کند، کتاب مستقلی گردد بسیار بزرگ و همچنین در وادی السلام قبور علما و اکابر و سلاطین و اشراف بسیار است. اگر کسی حالات تاریخی‌ی آنها را جمع کند، مجلدات کثیره خواهد گردید. والحمدلله والمنة. (۸)

### پی‌نوشت‌ها

۱. برای بحث پیرامون این تأثیر، مراجعه به مقاله‌ی زیر مفید خواهد بود:  
نجفی، موسی. ۱۳۷۸. «جریان‌شناسی تحریم در تاریخ فکر سیاسی ایران»، تعامل دیانت و سیاست در ایران، تألیف موسی نجفی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲. مظفر نامدار به تفکیک درباره‌ی سه مکتب سامرا، نجف و قم، به بحث در اصول سیاسی این حوزه پرداخته است. برای اطلاع بیشتر تر رک. ::



نامدار، مظفر، ۱۳۷۶. ریاضی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در قرن اخیر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مدرس، علی. ۱۳۷۳. «نگاه مدرس به واقعه‌ی دخانیه»: در کتاب سده‌ی تحریم تباکو. به اهتمام موسی نجفی و رسول جعفریان. تهران: امیرکبیر.

۳. برای نمونه‌یی از این آثار که نوعی موضع‌گیری یکطرفه‌ی صریح نسبت به اشخاص و وقایع است ر.ک: آقا نجفی قوجانی. ۱۳۷۸. سیاحت شرق. تهران: انتشارات فیض کاشانی.

۴. برای نمونه از نوشته‌های محکم و قابل استناد از این گروه که دارای اصالت تاریخی و گزارش مستقیم و دقیق هستند رساله‌ی دخانیه‌ی شیخ حسن کربلایی را می‌توان نام برد و در مقابل برای نقل قول‌های غیر دقیق که چه در ماده و چه در صورت تاریخ (یعنی تاریخ نقلی و تاریخ عقلی) کم‌تر قابل اعتمادند، می‌توان کتاب شورش بر امتیازنامه‌ی دژی، نوشته‌ی فریدون آدمیت را مثال زد.

۵. ر.ک: حائری، عبدالهادی. ۱۳۶۳. تشیع و مشروطیت. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۶. مهدوی، سید مصباح‌الدین. ۱۳۴۸. تذکره‌ی القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان. اصفهان: کتابفروشی ثقفی.

۷. آن تلگراف را در تهران به نماینده‌ی خود مرحوم آیت‌الله میرزا حسن آشتیانی فرستادند.

۸. مدرس صادقی، آقا سید عبدالله. ... لؤلؤ الصدف فی تاریخ النجف، - : چاپخانه‌ی مهربان.



پرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی